[illegible]

هر که او ... [illegible]

و ... [illegible]

دستور العمل ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

ناشر محمد ... [illegible]

چه قدر ... [illegible]

ای ... عشق بازی است / ما هر ... [illegible]

[illegible]

زینت فوق تو نه فوق تو تحت نه فوق تو تبع از نه فوق هفت فرست تقریر تو حسن هر از بهر ماهیش

هفتم فلک و هشت تو الا آزاده منی مسلوبم و منتر سیم طاق فدا حکیم روح روح روح و ح ارانیو بام

نهاده الرحو فرهنگ از روح عیسی و حکمت لقمان حقیقتاً انشراح صدری بفقر عطا خوانده

مولم تحیه کردم ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر

[illegible]

خدا فرصت دهاد الهی حضرت ولی نعمت ظاهر [illegible] حضرت مستطاب فیض آثار [illegible] ولی حکیم

مرحوم میرزا علیخان ابن [illegible] مهذب خدمت حضرت شاهنشاه [illegible] مشرف شد [illegible] مسجد [illegible] اشرف عمامه ما را

بنام [illegible] حکایت [illegible] جمال [illegible] و انفعال فقیر را دست [illegible] ولی [illegible] الهیه [illegible] حکایت مشهد مقدس

مبالغه مرحوم سید آقا [illegible] متولی [illegible] آستانه [illegible] مشهد خدمت حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثنا [illegible] و عده [illegible] گرفته اند

و العند عند الله [illegible] آقایان [illegible]

نیکنامی برای ما و شاهان [illegible] مملکت [illegible] تعالی



بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳۲۶

۱۳۲۷

هو

كال السلاعب وعنانا ...

از هر نسخه ...

عجمسه موجود ...

وفا الاسطف ...

وسلطان ...

[illegible]

دبیر ... ماه ...

مصحف ...

[illegible]

سحر و
ان ازالة عجز او ومما جهد
بس تحت در مقام بيتر
من لم يعرف مقامه عجز
فاطلب عجزه من فوائد نصرتها
شم رجوع مم ان احطمم
سماع سلام عليه امير
علي امير المؤمنين والله فاق
اما والله لقد تقمصها فلان
العطش من الجنة بطو ئه
الحكمة بطولها
جهد ما
تم

هو

[illegible]

[illegible]

مرادکو یا صحت حلاوه تو روح ربابی از نهایت هنرسازش فتوح الر مثنوی انجبه هم یقیم زمن علی ابه

درچاه تن تیغیش درانی هم سر الله است زهمل قبل و بعد اوی ماکه الله است چو ملک شد دی در

بدانی خدارا جدا آمدن وی سر انجیز لوم بعمت رسید یکی مثنوی ربابی تو صدق

زبحر معانی بلا آری سرت برون آوری لؤلؤ هر منقبت

غلطی میداشتم صحیح بود فرمودی خوب نوشته اما غلط تو این است که پیش چه نویسی که من تو را تعلیم می‌نمایم
بعد ها هر چه نویسی نباشی الرقیب اگر نخواهی از روی مشقی داری که صفحه با شیر بنویس سید که هر روز ده سیم
باشد عزالله حلیمه بانوی کار را باید خوش نویس است خوب خبر از بیرون رسید از زر دستگاه چه لطف دست هنر را
الف دل غم‌ها الدال شتمندی یار رفت بشد در منزل خدمت و تمام الذی مرحومه بشکل نموده با هم اربه لبان رفته نزد
پدر مهربان بسیار عالیه حاجی چنین که فرمودی نور چشمم غمگین مباش بلند ذکر از عمر خوش تن بوم هم با حقایق بی یار
رحمة الله علیهما و برکاته

هو

والصلوة والسلام على

هو

[illegible]

[illegible]

مژدلف وادی ایمن تو تبلکد ورد روز همین تو کر تو توی من لیس امن تو من شده

تو آمد بر جانی من الا الی الله تصیر الامور پس آشنا یا از کار حیات ابنت بلند بحق سند

از سجیه حضرت رسول اکرم فرموده من رآنی فقد رأی الحق و لی تو او شوی تنشی اگر جهد کنی

جانی بری گر تو بری ز جسم ای و الله ارادته فهو مولی ظاهر امامة و وصیة و باطن غیب الازل

فاهد را ... حضرت
محمد ... بنده ... محمد ... بنده ... نعمه ... نیکو ...
موسی ... مشت ... تحفه ... فاتحه ... نعمت ...
مسعود ... مسرور ... فاضل ... نصرت ... محبت ...
مالک ... ترتیب ... قسمت ... رضا ... صادق ... جلال الدین ...
قاسم ... صالح ... علی ... سلام ... نعمت ... حامد ...

ایشان فرمودند آقا بنمایند عرض کنم چنین فورا سجده شکر ادا کردند فرمودند بلی لم یترک الاول للآخر
علمای جابر ... حضرت صادق علیهم السلام و الاف التحیه بسیار شنیده ام ... خصیر را
به ... شنیده ... فرمودند ... در کار باشید من مشغول کارهای خانه
میشوم ... مشغول کار ... شما ... خانه عیال ... قبیله فرمودند حضرت موسی
فرمودند ... اینهمه حکمت ... جلال الدین فرمودند ... علی ...
اعظم کارها ... خانه صدق ... تشویش ...

خدمت صاحب سلسله حضرت رضا علیه السلام مشرف فرمودند در روش بود لا تبا ما با تو کار دارم

حواله امام موری رو رفته جمع فضیات بدل اظهار گردید آقای میرزا علی معاون تقی خوبی نموده

خدمت مرحوم سید السادات مستی درشنبه حاضر بود در حضور آقا میرزا علی در حرم مطهر

حواله ارض چند است عرض کرد انصاف ملتومان فرمودند در صحن با من مسلک عرض کرد از اینجا [illegible]

الی ملتومان فرمودند در وقت دیشب مهمان ما هست با دیگر بقعه چراغ روشن کردند تماشا چنین شد

هو

[illegible] مستقبل [illegible] امر [illegible] نهی [illegible] نفی [illegible] جحد [illegible]

هیره پس از هزاران تن یکی از ایشان صوفیند مانقی از جهالت او میرشید جمعی در خدمت حضرت
صادق علیه السلام در صحرای سبز بزرگی تفرج داشتند تا آنکه از نخلستانهای بی بر مبارک رجبه صدا
و فریاد ای مسلمون آنحضرت با عصای مبارک آنها را از هم جدا کرد حرکت شدند تا بصحرای گلزاری
رسیده فرمودند ما رزندار آنیم پس از آن بنمای گشتند همان خشک نخلهای کهنه خشکیده هجوم ور ده بار فریاد و صداها
ملیموز آنحضرت با عصای ارض خط کشیدند چشمه آبی طاهر گردید که تشنگان رفته میخوان و اصحاب متعجب بوده

[illegible]

بی اختیار شده عصا انداخت و مرا در بغل تنگ گرفته ملول حالا آمده ام و راهنما باشد تو مشتاقیم
می‌رسید امر بزرگ خود چنین چنان که در هفت مرا با آن سالی قبض بر او را خصوص مبارک رسانید
فرمود نشستند چالاک بزرگ ما چه خواهی هفت عاشقم تو میخواهی بر سانی فرمود از اینک عشق تو بخصوص ملکی تلی
مملکت استشرف نکنی هفت حالا می روم که تمام حضرت از من خبر منازل رفتن و بوی همه شما ایشان
استغفار و صلوات موقر فرمودند مشتعل تو فیضها تا آنکه روزی کتب در خرابات بخصوص مبارک آمده در حرم بار
یا الله مستغیر ما فرمودند در سینه اهل این اسباب تمام نیست در راه و علی ملک الله ستما هم هزار الهی سیر ما میدهند

الحمد لله

ابن سلطان

هو

[illegible]

در چهار دولت معتبره امویدش مقرر فرموده ایدی با اعزاز و احترام الاسلام جلوس خواند فرمود

مبارکلری و میمنت کامله شامله بنای عیت روز تمامی ادر مامور اعدل هادی صورت مـ

بند در چشم روزکار کمر دهم سحونه ارک امیش ذریعه با هسیم حرامیمانند بعمال استلاف

اشرار ارباب عافیت و عاقبت اندیشی ملبوشیشند و با احتیاز همه عاسن مسکن مرتبی لهیه برف

اتشنعام توسیت حکمل الله تعلی

هو

[illegible]

از حضرت رضا علیه السلام مأمون منجمله بیشمار معانی که غرض دارد کتابی مبسوط حاجی ملامی مرحوم میباشد

خواست تقلید ما در شریعت مطهره از رسم میباشد دستور العمل کاملی مستوفی و احسن جمیع حکمت الهیه داری

در طب محتاج هر تو اند فقه الرضا و طب الرضا مرحوم فرموده اند مرکب با آب طلا نوشتند معروف و ملیه شد

و هر چون دنیا پاک و صفی ... نسب سلسله حکم یا هم مؤمن عرفان نور از لطف الهی دارند بسته

دل از الهی نور تنزیه و تطهیر ... تصرف در النار ... نهان شود بلکه فرمان بعد او و مطیع او متقی شاه است

فمن لكن متمم اينعم مقصا
حال عد بعقوب ماتشا
حتى عد شهر بمن
خوف تقا منى قاصر
وهم اذ اى زينه علمه اى ضن
احال فهل في القضا من حق امتنع
با با حتى امتنع فضى تقوى به
حسن بن عين تحكيم
وحشت مى تمم شمعه سعيد
من ابن فاتعه نعلين
ابا بن شت متحرك بعد الحق

كن عن امورك معرضا وكل الامور الى القضا وربما اتسع المضيق ولربما ضاق الفضا

ولرب امر متعب لك في عواقبها الرضا الله عودك الجميل فقس على ما

قد مضى بلى كار خود گر بخدا باز گذارى حافظا اى بسا عيش كه با بخت خداداد كنى ابى والله

ابى وربى بعث الله فرجه اذ ومن يتوكل على الله فهو حسبه حسبى الله جل الله ما في قلبى غير الله

ما في قلبى غير الله نور نبى صلى الله لا اله الا الله جل جلاله وعم نواله وعظم شانه ولا اله غيره

[illegible]

اقا محمد هاشم درویش قدس سره العزیز فقیره ایند دم از مرتضی بوده رشتش از خدا بود

این دم و الیاس بو سیف الله سیف الله شکر خدا صاحب ایند منم دم علی است همید فهم

فتح و ظفر ببخشدم فتح الله فتح الله فتح ابو الدسر من درویش طنا ابو الحسن

نوش کنید هفته تن فالی الله قال الله الذی عشق صفت عشق الله عشق الله مست شراب معرفت

ابو یعقوب عشق الله عشق الله رحمة الله علیه و غفرانه

[illegible]

وتمام قرار و عمر اوقف فرموده مثل حضرت مستطاب سید السند قطب الدین محمد جلبی الاکرم معارف الهیه
سخن بنهفته وحقایق را مشرح بقر منقحه صحیحه فصل الخطاب های کشف زبان عالم آراست بالفعل جناب
معارف اصناف رئیس سلاک آکه با لحان ادائی در جاده صد طبع لذت مجانا در این مین سلسله قسمت
لهذا بلی ولیاقت اتصاف الحاج حسین عبد بک توانا وجیز املا منو الاحبا فی صدق فی لهم مقاطهم

[illegible]

در بوسهٔ صحن مقدس نبوی آمدیم خادمی در جلو مبارک چراغ روشن میکشید شناختم دلالت بر منزل
رسیدیم فرمودند بسلامت با چادر نشستیم بیدار شدم التماس نگاه با قامت بیدار نمی شدم حال همان
درب منزل مبارک نصب العین فقیر است بلکه بمثابهٔ قبله گاه معنویست هر وقت نظرم
می آید خوشحالی میکنم حالا این بار زیارت و مسرت لی ابراز وجد و واجد [illegible] الحمد لله والمنة
امید است که دخلی در این باب آیات [illegible] خیلی از تن تنهایی فانی هر آن حضرت یا فی اللون فرمایند

رخ خود در تربیت کامله چنین خواهد بود پس نظرها مختلف نسبت شدت و ضعف است بعد نفر معتقد از
تو مو می‌بینی و من پیچش مو تو ابرو من اشارتهای ابرو قلم کاتب نعلی علی شاه کلمه‌ای ازین مسئله از هزار
نفر یکی طالب می‌شود از هزار طالب یکی کامل می‌شود و از هزار کامل یکی مکمل خواهد شد و از صد
هزار مکمل یکی شیخ ابوسعید می‌شود سالها باید تا یک مرد حق پیدا شود بوسعیدی خراسان باید اویس از قرن

[illegible]

فقیر ا با رک جلو منتی میر دند با سه صفحه مشق با ر ده وری جلو مت لری عزیمت سیر حض در بیرون دروازه

علاجیع رحمانی برده جلوس فرموده بعد از صرف تیمی جمعی زملا ای زرکان مشهد خانه یه حاجی میرزا عسکری

لام جمعه و جماعت حاضر بودند فقیر داخل شده جای نشستن معلوم نبود فرموده آقای حاجی ملا میم شمار با آزاده

الفت نام سنت حاضر فقیر از مشق ها همراه داد ازین خصوصها رسالت که بعد از ایشان نشود تحقیق فرمودند از جوان

سنش چه ملکیات شده بسنه خط را لمیک بعد علوم رسمیه هم نمی دانند چگونه جد و جهد کاملی دارد

ما شاء الله

[illegible]

آقا مرحوم ذمت ... در سفر ... القدر مجهول عصر خود او را کار وقعا معنی بیان در [illegible] و سنه قرار داده
میرزا مروی صوم الله حال و [illegible] در سفر با فهم حضرت مبارک حضور در [illegible] فیض شد مشرف مشهد
[illegible] با صفت [illegible] الله تعالی عنایه [illegible] ابو المتعجب کان [illegible] تمام دشته لمره سوم [illegible] مدار
صوم ملکوت از شیراز سید [illegible] معتقد [illegible] العصر ابو ابل [illegible] و صورت در
رسانید تقصیر نسبت [illegible] اراج [illegible] ابن [illegible] دشته در صوم [illegible] دارم دیر
نکست سیمین ذات [illegible] المحسنین حسام یقولون فقرفا [illegible] عامری مجنون دیوان از اشعری خدا نخواست

[illegible]

خدمت مرحوم آقائی عرض فرموده بودند با شما قصه بزرگ ... امور بزرگ طریقت سلطانیه سلطان
بایزید بسطامی قدس سره العزیز معلوم مشهور است شما از خلفاء طاهره در سلسله خود بلی جناب آقا محمد هاشم جد
شما فرموده اند من در چند سلسله خلافت دارم بلی همین بعد حالا بشما عطا فرموده از خود شما لیاقت
از شما تربیت شود دیگر میدیدم سر م[ی] گذشت دارم و از مقام جناب شاه نعمت الله ولی از خلوص مرید مستفیض شوند
طول دارد در پیش رو تا بجائی منتهی شده جمعی از بزرگان خرقه پوش جلوس در پیشه داخل کردند شاه

[illegible]

رسیدم بصفهٔ صفائی مرحوم نایب الصدر نور علی شاه جلوس فرموده سلام کرده جواب داده

من در بیجا مدتی نشستم منتظر نشستم که خوب شده آیز بسما و صحبت مینمایم که بعد از ناز بیت

سلسله نوبه ما همه با شخص نشستیم هست فقط بشاعر نوره چند بلند نشسته ذوق لبان از مرحوم

منزل السید السید کلید دار آستانه که حضرت فیض نثار شاه چراغ علیه الاف التحیه و الثناء و السلام

وارد کردید گفتند خوابی در تعبیر میخواهم مید جناب آقای متولی باشی مرحوم داخل حرم محترم

[illegible]

عشق عما لله بتوبه نصوح الهی بر حضور آقای مجد الاشراف سلام مرا برسان تلقین ذکر الهی خواهد

در صورت اما درویشی در طلب یک یار در همین جاها بجز نشستنی و لقمه فقری خوش دارد فقط

بعث نفر [illegible] صوفیان بنشیند ما بقی [illegible] امید [illegible] عصا فقیر

و فا [illegible] کار [illegible] همسایه [illegible] خواهد بود [illegible] بست این [illegible] شیرین [illegible] شور [illegible] خلایق [illegible]

تا نفخ صور حسن بصره بلال از حبش صهیب از روم ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است فسبحان الله

کار فرمای بست و بلندی دریا [illegible]

بسنت نشاد میدار ... سمان ... سر همای [illegible]

باغ ... گل ... پست ... و [illegible]

درمیت ... همین ... اعرض ... جان [illegible]

مشهد و مجاوران ... [illegible]

و آنکه مشهد مقدس رضوی علی محلیها السلام و آلاف التحیه بقعه مبارکه صورت قلب صنوبری شکل ست

در اوامر اتب سبعه اکابر زرکان کالطوار سبعه قلبیه خوانیک اندو انتهی سر آب منفعت نک ز شرب طهور نور

ولایت نامه یک شانک جورد نور ادیدن قلب یرده چون قلب خانه خداست و اطوار اسرت سبعه شوطیه

برای آیات ماه خاج معرست ملیماری شما حاجی معنوی شد ایر فوار جمخانه حقیقت بهره ور کی دید مرحوم

سیدی قدس سره العزیز آید رفیق ... بایدمان خوشحال اسما حاجی بنده لعبه و مطالب دیدار

خو لعبه ایام ...

[illegible] بهار کلکی هم

[illegible] حسن وی امر [illegible]

والیها [illegible] منشئت [illegible] انور

دررزو بالاحوز [illegible] چون نام

والاعجوعاخوا [illegible]

[illegible]

نعمت دنیا و نعمت خواره بن انیش نعمت اینش نعمت خواره کلن یعنی نعمت خوار و نعمتهای دنیویه

در دنیا چنین حواله بود و بنظر ادق ملاحظه فرماینده جای حقیقتی دلکش جلوه گر است ار مؤمن کافر مبدل شده

فرقة فی الجنة و فرقة فی السعیر مرتبه نعمت و مرتبه جای ایکی منعم و معذب فبارادوسی احسن الخالقین

قال تعالی و الایت القدسیه خلقت هذه الجنة ولا ابالی و هولاء و هذه النار ولا ابالی ازینجا ثابت

وقل کل یعمل علی شاکلته فاعتبروا یا اولی الابصار تا قبه الحدیه تدبر بر شد بحول الله تعالی

مشهد ... مجلسها و

او فابلیه صوفی پی علی ... و ... است

کمعدل ... صوفی ... مسرو ... ام ... نسن

الا و ... باهمه ... و ... لیستن ... نسن ... حار

با حو ... مسعود ... و ... لیستن ... عشق ... حار

حاضر ... المومنون ... مسیحا ... اتحاد

بهزاد ... بالا ... کیان ... م ... کلیتی ... ای تحلی

روان ... نسن ... کلی ... ان ... منها ... ای

لدا ... ام ... ناضر ... ز ... و ... عالم ... بعد ... اتیانه

مسعود ... زلیم ... بیش ... اسیر ... ان ... اعظم ...

وصوم ... ان ... ما ... افنی ... ها ... زیبنده ...

... مستقل ... ها ... بسیار ... هو ... بوس ...

بجان ... ام ... العصر ... ته ...

... کلیه ... فو ... ؟

در مدرسه میرزا جعفر روی سکو متوکلا علی الله و متوسلا بالمولی الرضا علیه السلام پنجشنبه ذکر

الهی منذکر بودم یا کافی دستی زیاد الا بر ... شده و فرمود لیستی عرض کنم بنده خدا فرموده ملحوظ هم فقه خدا

فرمود خدا بندها دهند ای دوشنبه رفت با کاملتر بهاء آمد ذوق لیالی ... در با تنها ما ر ... زمغون بالا قبه تمنا حاجات

فقرا جاهلی خوش شد اشد پس ان علامه سرحان اندیوبیک ... هر قسمت هم آ... هستم نامه

برای تجدید وضو هفت بیامین اکرم مسند بسم الله الحمد و صواب فته ذاخل حرم ... مطلع ... الهی و مسلم ... ما رفع علی

و تضرع ... حی ... الحجر و محمد اله ثم حمد الله

مرا عرض نه ... سعادت باحیات سلطان العارفین ...

بر الست ... عمر ... اون ... تو ... صبر ...

اسماست ... حاضر ... [illegible]

حضور ... قائم ... [illegible]

فی الحال ... [illegible]

باطن ... [illegible]

ملک ... [illegible]

قربانت شوم مملوکم بالصدق و بیر دنفر اولیا را خدمت نخه ام عرض منکنم زیارت صحبتها شاقه خورم کاوی

بزی بیا باشیم ظهرا مسلمان قرار ما حضرت فرمودند یا طیفور قل لا اله الا الله مملو بند حیاتی ...

مدامی در کار ... حضرت امیر ... عقل مراهی نور احواله حضرت فرمودند از ... عقل شده

لا اله ... دیدم ... فانی شد ... موجود ... الا ... و حضرت فقط عرض کنم قربانت شوم دیگر

مرا جانی ... الا ... فرمودند ... منزل با ... رقیبه ... عرض ...

ورنگم مستانه داشت ... حال ... دیدی کاس الکرام ... هر بیت شماداند کاسفت ...

[illegible]

ایضا در جای دیگر مولوی
بلی بلی گر هزار اندیشه تن بیش نیست غیر تعداد عدد اندیشه نیست
رومی قدس سره العزیز فرموده بنگر که برون سنگ انداز منجنیق تا نماند فرق بین این و آن طیبة
و آه ایضا شعر فرموده جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست حجة فرموده
اولنا محمد آخرنا محمد اوسطنا محمد کلنا محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین و تحیاته و برکاته
ان سلمان منا اهل البیت و المقداد منا ایضا فرموده نگویید سلمان فارسی بگویید سلمان محمدی

حاضرین بگوش فرا داده شنیدند و صحیح معلوم بود که انّی انا الله رب العالمین از کسیکه حضرت صادق علیهم
الصلوة والسلام فرموده اند انی اکرر ایاک نعبد و ایاک نستعین حتی سمعت عن قائلها جناب شیخ عاملی
قدس سره العزیز میفرماید روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی بلی این از آنست که عشق سرشار است
عاشق اگر با دوست یکی شد میان ایشان و سخن کامل العقول و ارکان ملک میان جناب شیخ فرید الدین عطار العارفین
میفرماید از همه الوهی گشتیم جدا من خدایم من خدایم من خدا هر فلک و عرش و محو ما هستند فسبحان الله

هو

مجلس وعظ حاکم شرع القویم ارادت
پادشاه مسند نشین بی حجت اراده حضرت
جامی مشغول افادی و ابقا
حاصل مرحوم بنفوس المصیب انتظار
فتح معد سنت و الرحیم احسن ارادت
لیکن عمل ... طیبه
وقت ... صاحب ... تقوی
حضرت ... فاتحه
نفوس ... مهدی
محمد ... الاشتیاق
ما ... و حق

در عالم سید که با قدرت کامله دفع نقص مهدی ابن ستلکه با هم عصر بود خلق امیرزا علیهم محمدی شد بدروغی اسم حجت را
میان خلق منتشر کرد مخلوق را شعور که متوجه مهدی عصر بود و لعنت بمهدی دروغی نماید چون فرموده اند
من ادعی المشاهده فهو الکذاب اما الرؤیت با حضرت کاملی که در خواب یا بین النوم و الیقظه ممکن است با تمام
نجبا و نکته کسی که در تسلیه الذمه حضرت با من الائمه علیهم السلام اکرام امکن شرف ظاهر شد تیغان و مهاد کشور تعلیمها بی فقیر زاده
و می آورند نه بدین هفته هرگاه ما عاشق اخبار تعیین قبل از وقوع غیب پس از مدتی صورت می بندد

هو

[illegible]

هو

[illegible] ابوالقاسم [illegible] عشق [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

معطّل ممتاز با کمالات نیت رسید الله خلقتم للتقاء اللقا فرموده بدر آستانکه فرموده
هر لحه مرور بند اثر قدر رخوست طن آن آستانکه فرداش به بلند دیدار بهر آستانکه شخص سالک
طالب در دنیا خدمت رزکی بمطلب خفی رسید بلکه بحال بشاشتی از روی صدق و اخلاص قلبی
تا فائز و فائض نه حجه مقرر است یا مهدی شده باشد کاملی و معملی یاد در قدم مهدی باشد

[illegible]

فرمودند بهیچ وجه من الوجوه اختلاف ندارد مرحبا انقلابی در باب فتنه روزی مرحوم صاحب بابائی
شیخ محمد تقی با تشریف بمنزل حقیر آوردند فرمودند مخصوص مرو آمده‌ام در این شغل و رقعه مدافعه و گفتگو
لیکن تسلیم اشغالی هم در نظر است عرض کردم خیر مقدم فرمودند تمام علمای اعلام و حکمای ... ی
الا ابلغ آقا شیخ محسن ارکان اربعه توحید در حاشیه عقل اول را معتقدم ارکان ثلاثه ذهبیه فرمودند
جناب بشمار روح کلی را رکن اول و عقل اول را رکن ثانی قرار داده‌اید چرا عرض کردم بر حسب حدیث است

معصوم فرمود الروح شخص اعظم من جبرائیل و میکائیل مع الانبیا آسید هم اضافه فرموده از
حقیقت علمی خلق قسمی را عطا فرمود سته و اربعه ارکان مرکب از دهری مقام دارد پس هر یک بجای
دیگری میتوان قرار داد فرمودند ام قفسترماندم بشان فرمودند بلی و فوق کل ذی علم علیم
رحمه الله علیه من منصفی از اسئله شهید شد بلی السعاله ما یفعل بانا هما ان آثارنا
تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار فسبحان الله

[illegible]

برار امرعی نموده و ارباط لطایف الحیل مبرا ی و رد این اشرفیها را ی بذل الفقرا و منزل ای و سیع اماده و
مهیا ساخته و بساط کلفتها دور نمایند از جراحت و علی زدن سنا و مهوی ذ علی تصنیف مسند من مکارم اسلیم رباب مباع را
بلوس لعرا مخلوق ترتیب نام بکله فیض زدن بر سر قیشهارا ی مار غلت و بناء بعاست مکارم اعلی نسب حفظ
نمش این نهوا اسبع ابلیدر مسلشان بلکست مرعی نهای ابهر و الا موا لطف مشد شاد کرون مباد عصابرا
بشانه شا بید رجب لدا شته تا علی مهر منبهت تا ابله شاه باطوق مسند عصار ابدا شتیه میرقت
شاه هم تسوا شده حرکت منیرع

[illegible]

اگر گوی هم سلر دید منهت ای حرام الهی ماه تحیر هست جمال علی را چه آتش در قلب او ست افروخته جدا
تا ابله سیر شتر از قدم نو تن فارغ با حالت زمی فانی هر حضور مرحوم سیدی در بالا نه خارج مرحوم میرزا محمد حسین
اصفهانی خوش نویس خوشباشی مست نشسته اصحاب لقب پیا قاشونی مهوله چر منسلوب سکنجبین باور
مرحوم آقا نجف خلوتی فرموده نجف حلال ملکی با مهمان محترم ما سیر صبا این دو دانه را نبید زبان [illegible]
و از پله ها از هر آرا جستند با پس که نهنهای معتبر در باره ها اقلم بستند رفت قوش شب و [illegible] در آمد

با هرکس در راه می‌لوید فرمودند جوابش ندهند خسته شد رفت پشت دیگر رفت تا راه در بابا زنو و الوکهر

فرمودند سلجحین را پیش شاه وردند عالم از یرلو ازان مبارک حسرتی جانها منهفت دنتدلی در حضرت سلطان

اشرف و الاظل سلطان فرمودند بارقه از اطراف ماهوی با لشکر علی رسانا لعجو دیگه گوش نمایند ما شاء الله

چنین گفتند بزرگان حوکر دیاندگار در ولایت سنگ سنگی رواج اسم مبارک ما مجرم مشهد شکستند

میلفتند که در سوال آیت شیخ بدبخت سخت سنگ ترک زاج ادی وراز رحم زد حمد رعلی ترند

[illegible]

[illegible]

حضرت آقا بن حضرات کلبعلی که از بالای سر صدای بلند شنید میرزا مهدی بلو اسدالله الصمد آمد به قهقهه تعجب نمود شد

اقوام جاری بنیم شما با من لطف و ستار منقوش ری شد چنان شد خدا الهته او بحو بعه معروف گوهر

در عالم میرزا مهدی مجذوب لقب فقرا شعار معتبر انسان نشد به جارمنکشت شفا عارفانه

معروف گوید دار الخلافه میرزا اسدالله الصمد بک در ایران طبیب کامل معتبر حاذق بود رحمه الله

هو

[illegible]

جلوس فرموده مایحتاج اما پیشخدمت مخصوص مجلس آرا حاضر پذیرائی با انواع نعما رفته خوانهای
معمار معتبر مشغول بر جانشین ساز خوش میلند شت والارکان ارزانی با سلطنت صفا
حاضر و ناظر است مراجعه کار بند حل و تصرف میکند اگر اصلاح میدانند اخیر محض خیر بلوتی باید
در دار الامارات مرحوم مغفور فاتح مسند سیاستی مخارج و مصارف فوق العاده مستحق مستغرق مود مسجد واهلها و اولاد
نجیب پیدا شود در تعزیه داری جان فشانی نماید الله الحمد والمنة مشکل جناب امیر اجل لیلی سد رحمة الله علیه خلد و عطا فرمودا

حاجی محمد جعفر [illegible] ملکی [illegible]

[illegible] حاجی محمد حسین [illegible]

[illegible] همان صفات [illegible]

مبلغی علاوه بصاحب ملک مجاناً تفضلاً میداده صاحب ملک مسبعه مراجعت تهنیت میفرموده بلی بسته و

دلبسته های سیماب ازین ملک نعمتها خورده بعضی از حشم داشت از این علاوه مخصوص ایشان میباشد

برخلاف این بزرگوار حاجی محمد جعفر بعضی سبب باعث شامی باملت فی الیه ملکی منحرف بس از ضیعه

ثمر عشره طهار عین فاحش بل افحش مشهود حال از سالها در حق این حاجی متفق تعزیه

داریهای معتبر ریا در جانهای ابه وسلب تحیات موجبات عبرت اولی الابصار

هو

[illegible]

آورده اند چاپخانه درینجا برپا نمایند صدق صنوبر کار سازیها فرموده مسفر ما بلا اختیار
همیشه تبر شار و طبع عالی و مقامی متعالی دارد وفقه الله تعالی لما یحب و یرضی در ذکر الهی دمی
بلکه گاه و اصیلا کار بعلا ذکر خفی زاهد دارند فقیر را عدد بشش جوبا شیند فوق العاده بی تحفیف
چون من احیشنا زاسو و بت ذاتیست حالا اعتدال اعتدال حرکت مسفر ما شند وفقه الله تعالی
همت عالیه عنایات دارد از خدا و دوستان بهر نقیر عطا فرموده تمنای نشان مهر داریم جدا

هو

[illegible]

ما اولی صف ... حق بدر [illegible]

کاخی و ... [illegible]

سیدنبی رحمة الله علیه ولی الصواب دن دی وارم ولی دیوانه دنک / بستیم شکسته ناموس رسبک

تکله کوی بذار نام و ننکلی دلی لو عاشقچه یاوه خنک / دلی دارم زرکش لیروی مژه سیم

خونابه ریز دل عاشق مثال چوب باری / سوز سری خونابه ریز نکارنا دل وجانم ندری

همه بندو آشهانم ندری بصحرا بسرم / صحرا ابتسیم بدریا نبرم دریا ندیر

لکه نسیر یارن تماشایی بمحمد و قتی هو الله کارشان بی / خوشا آنان دائم در نماز ند بهشت جاودان آرشان / دل خوشا آبادی

بلی بلی دیوانه‌یی بر جهان بخششی دیوانه تو هیچ جهانرا چه کند بعیب نفرهه جنات
طلیقان لکیت الله گوهرفشان میران شیخ الشیوخ شعدی شیرازی قدس سره العزیز گر مخیر بلندم بقیات منت
چه حواسی جنت کاه و نعمت فردوس شمار ابی طیب الله فاه
ملک تلله و عیش حراله خوبله صد آهنو پیم هشت ماست نفیتنا

هو

مخدوما اسد الله بیک
مهربان من الهی قربانت گردم دیدی
ناظر ... [illegible]
صادق ... [illegible]

[illegible]

صفرا میگرفتند مرحوم مغفور آقای متولی‌باشی مهر موند اسد الله بیک از آنکه ببند
صد افتخار شما بار احترام با منتهای سعادت تنها بانواع مختلفه دور روا داشته‌اند و ابرار
خلاصه روزگار گذشته بلی بلی اوقات خوش آن نور با حسن بسر شد تا فی همه سجاحت صدق و آه نهی
بود استاد علمی خوبی داشتیم اخوند ملا فتحعلی آن ترک صدق نفی ابدا دلگیر نمودند با آقای سید طی
نور الرفت حین پیشین زحمت من جدا بات حق تو آری عمل و نیز عقلین کار او رفته حال گرم خوشی و زمی داشت ا

هو

من میرزا محمد حسن [illegible]

السلام علیکم آقا و لیشنا آقا فرموده بودند تو چاووش محمد الاشرف هستی حال در همه بلاد خود را معرفی
بهمشیره زادی هم بنمایم بالفعل در بلد مس نا ابلی و عجایبی بسر که به توقف دارد حفظه الله تعالی و بلغه الی
کمال المعرفه بحول الله تعالی عن قریب انتها به همگان رق کلی در باره ایشان دارم سلسله نفیسه اجداد و لوات
خواهد ماند الیقین تاکنون اسم مرحوم میرزا محمد حسین صاحب ضیا رفارس عموی بزرگ فقیر نیز زنده خواهد
بود انشاء الله تعالی میرزا محمد علی که پیش مرد خامع الجمال است علم خط و شعر و زهد و تقوی و خوبی دارد
لو شه لیر است الی ابرار درد با مخلوق تمیز بنماید حجه الله علیه السلام میست حفظه الله تعالی

هو

اما ای چون باصفت [illegible]

وعلامه حسنی [illegible]

فضل [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] محمد [illegible] علی [illegible]

رسول اکرم صلی الله و آله و سلم پس از معراج بیان انوار بچهار رنگ فرمود فرمودند حقتعالی مرا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله بسوی عرش برد در عرش قرب حق چهار رنگ نور دید
نور سفیدی دیده که نورها سفید بتمام عالم از اوست و نور زردی دید نورهای زرد بتمام عالم از اوست [illegible]
نور سرخی دید که نورهای سرخ بتمام عالم از اوست و نور سبزی دید تمام سبزها از اوست [illegible] اهل ذکر نورها
همه یک می شنید [illegible] جناب آل محمد با اسم اعظم نور [illegible] امیر المؤمنین [illegible] عیانی

[illegible]

وشب بیدار و اذکار الهیه به حیثیه سبحان الله العلی و غنا با حالات بدیعه و آثار عجیبه فوق العاده بید ا

مرحوم مغفور حاجی [illegible] در منزل آقا [illegible] عصبانی [illegible] بلند [illegible] بفقیر فرمودند باذن شما زمزمه [illegible] میرزا محمد جان

عرض کردم چرا فرمودند خیر با فوق العاده میل دارد عرض کردم الراست باشد چه [illegible] فرمودند [illegible] مثلا

میل حضرت آقا تا من مشرف فرمودند روشنایی معتمد الدوله ثانی را از روی [illegible] مجلس [illegible]

عرض کردم بیا پایه میسوزد [illegible] و در منزل نشسته صدای خوشم رسید اندرون بلند شد

بلی عرض نمودم بیست عرض فرمودند عجب است چرا نشد ملزوم غیر عدد نمودم عرض شد سهم آقا را

ما دیدیم از این تحفه و نفقه بلکه رسید هم اعظم از تصدقات حسنه الهی بهار همه بعیش عالم در شما

از سهو ابله نسبت شما داده بخت چرا این بی‌کبر عدالت دولت اند بنده ما بهره بی رأی اظهار ابلیت اهل والا حالت این از

با عطا و بندبه بی نوشتن چنین بی‌سبب ثابت می‌کنید بنده است تعطیل پیش آمده خراب صفای بی‌نعمت برای ملزوم با

فرمودند خدا یار او کند چنین کنند بزرگان چه کنند با بدکار فحمدالله ثم حمدالله

[illegible]

بمیخانه سرخ رومی دیدم همتش مبارک باد امنی مسلمانی تا بر زهجرانش همچو مهره ندیدم

دل زغیرت بدیدم خیمه از جهان کندیم دیدم روشن را با زار زو مندیم دین و قول بیت

دهن حسن با ستم و خور رسیدم در قمار عشق تا دل کی نو گیسیا اشتی بی اصفهانی شاد رنگ بوج

دل رفتیم زلیخا میان بیلوش همچو غنچه نشکفتیم و کله فقید از سر من خور لفش شکفتیم زلف و کاکل او

دیدم و بدل گفتم این همه پریشانی ببر پریشانی دل با کباب شد از غم یار مهربان خرمی کنیم هجران بت بالاء

[illegible]

گرچه زاهد طرز شد مبتلا نمی شاید بعد مردنم جانا حرف لا نمی شاید ماسیه گلیمانرا خبر بلا نمی
شاید در دل بهادری لیک هر بلا که تو آنی رحمت هما بی ز زیر قدر ز میدانی
طیب الله افاه ما اطیب کلامه و اصعب مرامه تدبر رشد منشاء الله تعالی

[illegible]

بیاور بدر میدان وسیعی بریزند پهلوی او دیدند بر تخته میز شد هفت بر صندوق سلطان آوردند تیر را
بجوبیر جو بر آورد که فرمود میدان را بر آتش نمودند تمام مسبها مسلّا دیدند که از آن بر جو هر لقمه
گذارد در آخر در وسط مسبهاتی مطلب پس از سر که دیدند طلا نیا شده بسلطان گفت این چرخی
سلطنت خداداد است بهر شکار بس نقدی که حقوق شکست می سوم بنا بر طلا بند چنین گفت که هفت
بسلطان ما بقی جوبر را در خزانه بگذارید برای مصارف اسلام در جنگ با کفار بعون الله تعالی

نما فقیر متحیر ماند شو موقوف شد از تعب بسیار آنچه در حالت معدوم با موت حصر نقش بست سال طول
کشید تا سه ماه در رسید فقیر متحیر ماند که چه خوب افسر آمد فرموده بد تصنیف کن با جعفر
لحوم را غلیظ بود از خسیه با حال بنیه مکرر از سفید و بی بیست شد منحصر رو عنبر خورده
مشق الله الحمد بر اعیان ای دارد الحمد لله تعالی و عنایت تمیل شد انجیر دانه دانه
از رضایت تمرین حاصل شده بود در این سن نحیف محال تعب سه ماه به بلا لحوم فحمد الله ثم حمدا

قمر ازین [illegible]
نشن [illegible]
و [illegible] من [illegible] ما [illegible]
حالی [illegible] الاحسان [illegible]
ناظر بیار [illegible] و [illegible] الا [illegible]
الی نعا صبر [illegible] التحقیقه
بصیرت [illegible]
[illegible] نا العالم [illegible]
مر [illegible] الحق از [illegible]
ودرمان [illegible]

صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز
بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم تازیم و بنیادش براندازیم
چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم
یکی از عقل میلافد یکی طامات میبافد
بیا کاین داوریها را به پیش داور اندازیم
بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

بیا با ما به میخانه که از پای خمت روزی بحوض کوثر اندازیم شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم ... بهشت عدن اگر خواهی
سخندانی و خوشخوانی نمیورزند در شیراز بیا حافظ که تا خود را بملکی دیگر اندازیم
طیب الله ... کلامه واصعب مرامه قدس سره العزیز

هو

از حضرت سلطان [illegible]

رضی الله تعالی [illegible] نوازی

سالک [illegible] جذبه [illegible]

[illegible]

عمل [illegible]

و از [illegible]

[illegible] کامل [illegible]

[illegible]

مسعود [illegible] چنین [illegible]

مجذوب سالک منتهی دارند از سلاطین اهل سلوک است اما از قوت جذبه نگذارد او به سلوک رسد

وجود کامل نداشت و اما مجذوب مطلق هیچ نه متابعتش را نشاید چراکه اخراب میکند بهمان قوه

و کرامتی اگر فرق اظهار و ارباب علم نموده اند بخلاف مجذوب سالک اما هر چه میماند بس از حرف اینکه بدلر

الهی بنمایی مقرر ماند و دیگری سالک مجذوب است که از سلوک بجذبه منتهی میشود اما سالک مجذوب

خوانده اند متابعت را شایسته تربیت میماند بعد کمالیله دارد بجذبه الهیه و اما الرد در سلوک ماند

[illegible]

جواب از باطن رسید که سر بر آستانه محمد رسول الله بگذار چون بگذارد او صبا محمد مرور کیست
گفتند حضرت صادق آمد بحضور مبارک عرض کرد تنها چون آنجا رسیدم همین کار
بالری هستیم بیا محمدی بوتیباشی حواله فرمود مرا هدایت فرما فرمودند یا طیفور قل لا اله
الا الله این اسم از ماری و تو بسر حد بشت عقلش فضولی بن ذکر آدم خوم مباشد
عقل معاش هر با ذره را یا حضرت حواله فرصه از مطیع ما بس میگویند نام مبارک تم

[illegible]

از سماهیت جام طلا اشرفی فرمودند چون سبب بفقیر مرحمت شد از آن جرعه خورده عجب لوازم
خدمت مرحوم سیدی قدس سره العزیز عرض کرده فرمودند لم یزل الا فلک البلاد اشرف فورا
سجده شد طولانی تجا آورده فرمود آقا قد حقوق الهی ان حضرت سلطان العارفین قدس سره را
سلسله شد سلطان حقوق ریه خلافت مرحمت استعانت سلسله الهیه بعد ما شما با خدمت مرحوم آقا
آل محمد هاشم درویش شمار اشک حق خواسته از باطن امداد فرموده سلطان حقوق را بحر تیک

فرمودند بلی وللّٰه تیر شرح علیک ما لطف مهتی حاجی سید محمد اقا عرض [illegible] و مثل [illegible] سایلا

بحر کرم مولی محو [illegible] فرمودند حقیقة حبیب [illegible] تعلیمه تیر عرض [illegible] بنا فرمود حقیقه

محو موهوم صحو معلوم عرض [illegible] فرمود حقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشارة عرض

نور [illegible] دنیا انکه فرمودند حقیقه نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید اثاره عرض

لمعان [illegible] حقیقت طلعت نور ولایت فرمودند اطفئ السراج فقد طلع الصبح [illegible] عقل [illegible]

[illegible]

[illegible] تعبیر آفاقی [illegible] ولایت تصرف دارد [illegible] صورت [illegible] باطن و ولایت [illegible] چنین [illegible] ماهیت [illegible]

وحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مبشرات فرموده هر صبح بعد از نماز نشسته بسجاده
و قبله رو با اصحاب میفرمودند هل من مبشرات هر کس خواب و سنه بین النوم و الیقظه داشت بعرض
میرسانید تعبیر آفاقی و انفسی میفرمودند بروایت دیگر وقایع بلکه از جهت و مشیت حق و
نبوتست مثل نبوت اخبار بغیب مینماید نوع وقایع هم اخبار بغیب دارد و توقف حق صورت
می شود بلا اختلاف اگرچه بیست سال فاصله شود هر تجربه شده است تخلف ندارد

[illegible] علیه و آله [illegible] صلی [illegible] و من [illegible]

چنین لقائی بر مدی حاصل شد شخص سالک از دم حلاج اشخاص سبحانی رتبه و حق
هویت به او از انانیت کاملین محسوس نیست بلی از او الله تعالی آرزو شوق و شوق و معنی خواهد بود
اللهم ارزقنا توفیق الهی میخواهد فقط بی‌نصیبی توفیق نیست هر کس ندهند ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء از هزاران تن یکی آن عمل کنند ما بقی از رحمت او
میرسد حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی ا

[illegible] فقال [illegible]

[illegible] الحضرت [illegible]

[illegible] محمد صلى الله عليه [illegible]

[illegible] تعالى [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

الحضرت صادق علیه السلام [illegible]

يا مقلب القلوب والابصار يا مدبر الليل والنهار يا محول الحول والاحوال حول حالنا

الى احسن الحال [illegible]

[illegible] آن غفلت از حق

مثل گنجشک در دهان گربه گرفتار ابلیس [illegible] خواهد بود اعاذنا الله من تلبیسه

هو

هو

[illegible]

دستی آمد هوش و اوشم را ستبرد از ضمیرم وحشت لیلی جان بهر لذتی کاشیست از لبستم
فرو در اعشراب بیخودی مستیم سالها گر از پیش نشستان فیم از زلف بای بو زنیک
با فتحیم ای معجز اج و آیت جای بو عرش و کرسی منظر و الا ای نسبت جا ای زبو
خاتی یا علی الفراکر خد ای یا علی فسبحان الله از جلالت و مقام و آیت
ضل ذو اللب الی ان عبده و ما الیشافعی و لیس مدی عقلی به ام ربه الله

صرف فاطمه فی ممتی فاطمه ... الحان ... در حین عزمان
... سلطان ... سلطان ... الحمد ... علی صاحب ...
... [illegible]

نقاره خانهٔ سلطانی حضرت بالوس و لزناها چنان میکوبند که کوس ملکوتیان با خبر میکند
از جشن حضرت سلطانی پس از بهشت و شوکت بال با رحمتیان نموده میکوبند
بانگ کاوُم کوس نقاره‌ها را با علی صوت با این شکوه و تجمل و ابهت آستانه
مبارکه سرکار فیض آثار میسر بود همواره این افتضاع ملوکانه سلطان ابن السلطان خان را است
فقیر دو دفعه با بستان غوطهٔ خاک العیسی مشرف بود و تماشا نمودم الحمد لله ثم الحمد لله

[illegible]

فقط منہا نیند کلیدہا را بر سر ہا گذاشتہ بنوبہ کشیک میخوانند تا آنوقت ہفتر با خدام
ہمگی محبت و تجہیز دستہ شدند حاضر بعضی پس از قفل کردن در با فقیر تعقیب تحریر نفر مسجد
بالای سر مبارک با تسبیح مراد در خلوت نگفتہ بند الہی حتی مطلع الفجر شب از شبہا سحرگاہی
برای تجدید وضو (و بر بہانہ) بر خواستہ بیرون آمدہ دیدم ہیمہ و برف افتادہ بر سر نہر عظیم الله شدید گنج
چہار صغرا ابہر زحمت در این سرما باد تنہا حفر نہ دیدیم عظیم ہم بستہ مایوس گشتہ

آدم سلام و ... امام ... جعفر ... علی بن موسی ... علیهما السلام

متوکل ... علی بن ... حسن ... عسکری ... محمد ... دوم

علی بن موسی ... حسن ... محمد تقی ... علی نقی ... حسن ... فاطمه

یا زیدی ... مه نمود تا ... نسیم ... فاطمه ... زهرا ... حضرت ... مسجد ... صلوات

بفقیر آمد رو میباشد لهجه صحبت شه لو احیان مستر سیاهی غلام نموده ملتذ شد تحط بفقیر

بدیم ... پیری ماه مبر و تحریج فهم ناب از گرم مشرف مشرف نجم صوتعه و بجد هنر متحواه هفتم لیستی

باز ... حجره ... هنر ... مید بشما ... ارم ... داری ... من ... با آقا ... لطف ... ساخت ... مینا ... انسان ... مرا ... خنده

... انشا ... عبد ... لو ... کاغذ ... بیو ... کشتی رحمت بار مهر ... نوشت ... الواقع فی ... نمود ... دعا ... التماس ... الفقیر ... العبد ... نامه ... لطفه

نبیم ... تمامی ... لطف ... ارا ... اینهمه ... امین ... حقیقه ... مباحات ... اجابت ... نمودم ... خیر ... دعای ... مشرف ... محترم ... محترم

[illegible]

لکن در ضریح مطهّر واقع فولاد تخته میباشد جواهرهای کشیده در د قیمتش زیاده
از فولاد جوهر بست قرار داده مصور و صاحب حشمت صاحب نسبتهای خضر همه رنگ و آینه‌ها با چراغ روشن
و انهار انشیره دوره چو یک بلکه بیک منید هیند عجیب بنمایند مابین پای مبارکهم در بستی از طلا
مرصّع بجواهرات قیمتی در این آینه بر روی بش گذارده اند تحفه محفوظ باشد مبدم
حضرت فرزند پهلوی این دو صندلی گذارده جلو بین فرموده اند فقیر از در طلای مطهّر زیارت و بربود حاجت شدم

سلام [illegible]

[illegible]

بسیار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بما چه خواهد رسید جنت بجانا رسد [illegible] دهر [illegible] آنچه در مزرعهٔ دنیا

درحیات [illegible] گشت [illegible] بهشت [illegible] اعمال [illegible] خواهد بود ولا [illegible] ذره

وزر [illegible] الظلم [illegible] در کار [illegible] گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو عبرت [illegible]

[illegible]

هم برخیزرو مقابل ضریح مبارک میمن قصه را عرض کرده منزل هفت فایده دار هستیم بلی
خوانده‌ایم برخواسته ما بوسه آمد رفت سه مقبره طعام کیسه شد آمد میخندد چون حالش را خوش دانده
مترنم بشعر جناب خواجه حافظ لسان الغیب قدس سره العزیز که بدم ساقی وظیفه حال فقط باده داد که شعبه
گشت ظهر رفتیم نرفتیم گفت بلی بالا رو و خیلی زیاد هستیم بیان نما گفت ما بوسه آن نه
از فرمایش شما رفتیم منزل یک توقفه خبری نبود دیشب خواب دیدم آمد به حرم حضرت شاه چراغ علیه السلام

[illegible]

نه راه نی دارد از آرمیدنها بزنید قدری دهن بزنند بر و لمس شود استر چه آتش در کاسه است دهر
دوستان ما را برکه کرد که بتمامی بعد و راه من فرموده نمود بلکه هم دانستی چه آتش در کاسه
امید داشت با دیگرک ذکر رحمتی گرفتار شوی با بسیار عظیم مالکیت خواهد بود بعیت نا
واضح منفعت حضرت مروج اهل ذکر و مفقود حال و قطع انفا و محرک ذاکرین میباشند

هو

[illegible]

جناب مستطاب آقای امام جمعه مطاع نوره مرحوم شیخ بهاء الدین پسر خود را انعام فرموده
بفلانی سلام امیر برسانید اینطور باشم مقتدر و با هر ضعیف اینگونه حرفها با طیر آخته
خوب نیست حالا اگر نیست حکومت با شما چه سلوک خواهید کرد جواب عرض نمود که
حکومت آمد فقیر در این شهر فرمود ما در هر جا حکومت داشتیم دوستان شما را محترم داشتیم
با جمال یا قبیح نشنیده متعفا میگفتند حضرت شاه چراغ را با آقای ما حال مرحمت و ربط

[illegible]

[illegible]

جنتمكان سلطان سليم خان ثالث [illegible]

[illegible] السلطنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

فرمانفرما یحیی خان روزی بعضی فرمودند چرا این ساعت معطل باشد مرمت کنید معمار ما
آمده مشغول شوند مخارج را ما از جیب میدهیم حضرت والا بلکه اف لازم بنسبت فقیر
بجناب آقای نایب التولیه هستیم از بابت فیض حضرت مواقع نواب عبد الغفار معمار ما
باید هر کار شود دو حجره بزرگ از باغ قیمت خرید مقابل ساعت عمارت رفیع ربا
بدیر و صورت ساعت باطراف میرود نویسما تعیین است خوب میگوید بحمد الله تعالی

[illegible]

سوم سه دفعه چنین شده در خواب مشرف گردیدم و عرض شده فرمودند با ملوک سلطنت را
بشما منت نهند همین قدر بار بود که ایم بعد لطف الهی نور الهی است بود را
حفظش نما میلو ند چشم را باز کردیم دیدم منتظر جوابست عرض کردم ما توانائی نیست جوانا
بدو لازر ده دفعه ثانیه را به نعره کلاه در سر داشت حالی شد را سلطنت را همه بند
بلی نه مرا که طرف کله تجهیز بنشست کلاهدری و آئین سروری داند قاعبه و ابائی واولا
بصا جدا

معاون میدهیم هر از خلافه رفته خبطها خوانده بر ما نشاهان رفته خطها بلکه اما این جلی و
وطلاع استنا بایا برملا خوانند اما وعده از حد نشد و نه ما و دیدیم نه بلک بیجا نو عهده
حاجی درویش مرد و زر روی این وعده را ابلو برف تسکین وقایع تلخ حواشی نشد در نیش زاده
او احوال داد ند غفلت شد بقفه و تسلی را عیاش متعلق میکنیم اسوده کرد بند گشت کند وعده
اقای معاون منعم میدهم چه فرمود بی هنر تر وعده خوبان ایجی وفا نکنید چه به بار

[illegible]

گذشته و این ظلم بخصوص شاهنشاه جمجاه با قسمت معلا و بمجلس صدر اعظم بلکه اف بجا کم فارس
کرده اعتضاد السلطنه الملک القاهر ساله از حضرت که رقعه لعنت بغضی بدی نظر منو سیاسی
شرعی آنحضرت اقدس مداخله نماید بقراباغ نیشر غیر مضاف و از همه رقعه مترله
ریسا حنیف و میلی درین تا شد انشاالله تعالی بحوله و قوته
بلی چنین گیسند بزرگان چون که باید کار خیر کنند همت مردان کند

هو

اللهم صل علی محمد و علی ... المعصومین

الطاهرین و صل الله علی محمد و آله الطیبین

فی ذنبنا ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

الا بالله الملک الحق المبین

صادق الوعد شعشانی صادق الوعد حقانی من ازنی فهمیده ای الحق

اعنی الرسول الاکرم صلی الله علیه و آله و سلم ماشاء الله لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم الحکیم کارساز ازل این من چو نام تو میگویی ازین ها

ما نمیدانیم و تقاضای همت تو نفتی تو با هفت ما میشنود از آنکه کار ما

و نداری نقش رخ آدم دهی ما همه شیران ولی شیر علم ما از باد باشد دم بدم

جملبارن [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

برین شکن بر شکن رخ دلدار پیدا شد برین شکن بر شکن

قبای سبحان الله استکه جناب شیخ سعدی شیرازی رحمة الله فرموده

هر که چشمش بر چنین رو اوفتاد طالعش میمون و فالش مقبل است

بلی هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین ما یتجرع [illegible]

هو

[illegible]

هو

[illegible]

القلم ونفذ فيه حكم القضاء الحتم والقدر المحكم ولذلك خلقهم وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته
ومن ههنا تحقق وتبين للبصير المحقق قوله تعالى ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا
خسارا وانكشف كل الغطاء فالمحقق انه لما انجلت شمس نور الله ووقعت اشعة جماله وجلاله على صفايح
هياكل الماهيات وسطوح قوابل الهويات كما ظهر منه بالارادة والمشية والقدرة جوهر النور المحمدي صلى الله
عليه واله والنشأة اللطيفة القدسية ومعدن السعادة الابدية ومنشأ الاخلاص السرمدي فلذلك منشأ منه جوهر
النار الكثيفة والنشأة الظلمانية الدخانية وفي الحديث عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بعثت
داعيا وليس الي من الهداية شيء وخلق ابليس مضلا وليس اليه من الضلال شيء
تبديلا ولن تجد لسنة الله تحويلا من يهدي الله فلا مضل له ومن يضلل الله فلا هادي له يس والقرآن الحكيم انك

هو

[illegible]

هو

[illegible]

[illegible]

برای من چه ثمر دارد اگر فائده میخواهی برخیز مقابل حضرت همین حصه را بگو برو منزل
گفت فائده دارد هفتم خوابی دیدم در خواب سیب ما بوستان با حضرت مناجاتی نه
رفت چند هفته گذشت گشت بشاش خنده کنان دیدم خوش نشست
شعر چند خوب خواندم لسان الغیب را خواندم بسیار طبیعت و طیفه جا قطر زیاد داد
کاشفه گشت طره دستار مولوی گفت تکرار زیاد و خیلی تا دیده هفتم بگو هفت

[illegible]

برو [illegible] خبیث را با و[ر] [illegible] رفیق ما ست متغیر [illegible]

[illegible] آنقدر زند [illegible]

[illegible] بد بخت [illegible]

[illegible] هست [illegible]

غلط [illegible]

هست [illegible] بدخواه [illegible] دیدم [illegible]

[illegible]

في كل مخوف بلباس سابغة ولاء أهل بيت نبيك محتجبا من كل قاصد لي

الى اذية بجدار حصين الاخلاص في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا

بان الحق لهم ومعهم وفيهم وبهم اوالي من والوا وعادي من عادوا

واجانب من جانبوا فصل على محمد وآل محمد صلى الله عليه وآله الطيبين

الطاهرين واعذني اللهم بهم من شر ما اتقيه يا عظيم حجزت الاعادي عني

[illegible]

این حاجی ایلخانی قصهٔ معتبری دارد وقتی از اوقات لا انتهای مستمری و تخفیف دیوانی
قفقاز حواله مرحوم حاجی ایلخانی بابای نیابت حیدر ناظر خوی را فرستادم خدمتش
ماليه‌ای جانب نقدی مرحوم حاجی عظیم السلطنه منظور فرمود که محبت شما در
نفقهٔ مدتی بابا حیدر را وعده ام او فی الدرجه آنستکه بابا اشرف فرزند بابا کربلائی بزرگ شیراز نادی دو
بنجد الا اشرف رفتنی فرمایش ماند تا از رحمت فته تی تو خسته نشسته گی

[illegible]

دستگاه با داشتند لطفی چیزها بما رفقه فاضل وزیر و بعد خوش روز و شب چند رفتیم
خوب و چور نعمت بدان همه چند کاملی ملوک آنجا اهل سلطان همین در آورده تشریف میر حلو
ساعات و حیات با مرحوم خان داشتیم کاملی آسایش با ما عنایت و لطف الله عجالت رسید نعمت و
مراقبت کاملی داشت دیر کالا خبر نزارم الا ما شاء الله تعالی

[illegible]

و انهی آقا میرزا بابا مسلّم اهل ایران است در فضل و علم و معرفت الا میرزا بزرگ
میلوم محض محبّت با شما است شمشیر از غلاف بیرون آمد و کشیده شد خون غریب
میکنید من میترسم از این حرفها که میزنی اما نعوذ بالله از غضب الهی تشنه شدی شعار
جناب آقا محمد هاشم درویش را دیدم از دست آن خدا که اندیم و ... بود
سیف الله شکر خدا صاحب اختیار دم زنم علیه ... فتح و ظفر بخشیدم

و انشاء الله فتح و فتوحات ابد

اولد عشق و صفت عشق الله مسبب الاسباب

عشق الله عشق الله انه عشق

شه عشق عشق الله عشق بر عشق

ز عشق الله من عشق

محبت او است

رضا او الله اللّٰه عشق مسبب

قال عشق الله عشق الله

عشق الله عشق الله و اصول

معرفت عشق الله و اصول

احمد الله علیه و لم یعصم

مع الا و فی

هو

فالهم ... [illegible]

الامر ... [illegible]

لوصل ... [illegible]

... [illegible] مصفا ... [illegible]

بصورت ... [illegible]

مع الامر ... [illegible]

... [illegible]

بوسیلهٔ من دو برای میخواهم در حیث محمد صالح مرحوم سیدی قدس سره العزیز

وقت اعتنا بسم شمرد در قطعهٔ ساخته بنای گرجان با ... اطهار دل با صفا دیده

هر شب جمعه دشتند این مرحوم حاجی با عنایت ... اما ... المیز ده ملها طعام و شربتها

بیش خمار ... داده با تو اطوار جویای با معتبر مسلک ... باطن ولا و اکرام خور

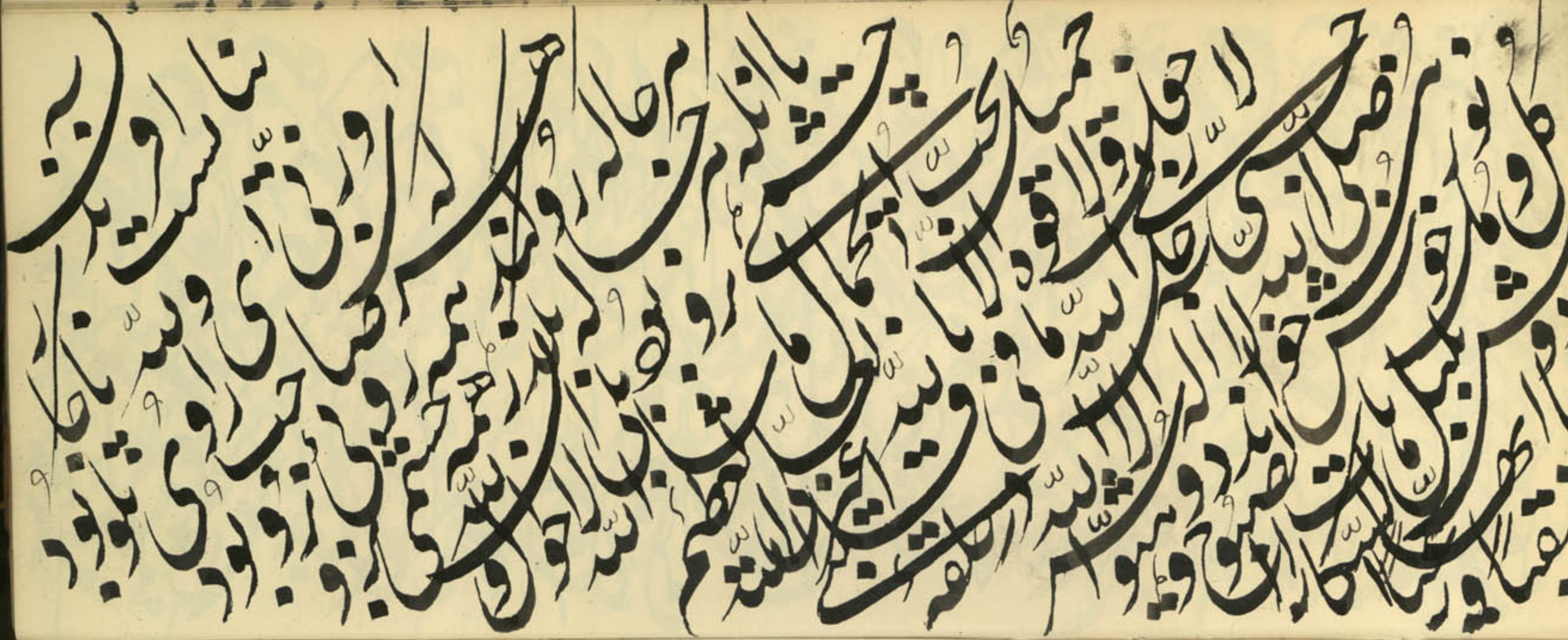
روشن و نعمت جو ... صحیح و همه با ... فاخر ... باطن ... و

یاد دوست ... بر شد با ... هیچ ... قطعهٔ ملیسته ... خوب ... فرقی

[illegible]

هو [illegible] فان النصر [illegible]
والصحابه [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]



ها هو الحق فان مکن بادی الا بعض الفصل و اتقوا

لا یعقلون خالی شهیت منیت جز در راه و هم در خرد بدظن مشو بی نور فهم انبیا

و هم یا تحجبه خطی پندارد این ره اعوج است راه بس بمستقیمت فاص مبین

با استدلال دم نبه تا پای هست جوامی را اضطرار مستقیم ما نخواه

پای استدلال خواهی هستی پیش برهان هست تمیز الرکردم از راه خاص

ده بس تا له شد عقل مصنا عف بس عقل و روح و فی الافق و بعلم بلد احتسم

[illegible]

تا بمحض حرف او در این مقال بعضی از مردم تعصب دیده ضلال نهفته و در میان
مینشستند از این حجت تقریر او را دلیل قدر مولانا قلیل دانسته نظر لم نکرد پیش قوم بی
قدر علم و فضل مولانا بی ما دید [illegible] واین ماجرا شنو بدان سان که انجمن با
جواب کان نبود در بهج حق فضل در [illegible] طعنه [illegible] محرم و فهم [illegible]
منسوب [illegible] نظم [illegible] لؤلؤ و مرجان [illegible]
بهر خود [illegible] مهره [illegible] اسد حقا [illegible] بیتی بیمعانی [illegible]

مرله در نظام مو احسنت کا نام منکران لین حق احمقست بر له مولا را بلوید
لو فهم نور او فهم اسنت جه و بستنا ازانکه وهم کار تو فهم منسوب مثنوی
لو ر فهم سم فهم اسنت کرستی عقل سهامی کنو منشنوی مید ای
کی زبان طعنه کی رفستی کنان کی عقل مولوی د منشنوی
لک منقصود منشن دعقلی کانل آنکه آه اوها دستب درکاه بلکه فضلتانست
عقل جزوی فلسفی زانی الله و فی سبب ید مو بور سفی سبب عقل جزو
مسوب ازهماست زانی الله و فی سبب مذ مو ملم بوزنقا و التاب سیب

مشد این تصور کرد بیمش جان کان خارج آمد ابشر بنود دیش از ذهن و
در خارج نظیر عاقل آن شد اینان با مشتغل است از دنیا و پیشوای
قافله است سیر و نور جز آن اسب آن جشن و تابع خویش هست
این سخن بس رو مظهر حقیقت است سخن بیش رو ذات پاک آفرین بخوبی خبر از دل کس نحو
عقل کلی سعی و ...

[illegible]

عقل جزوی گاه چیره گه نگون عقل کلی ایمن از ریب المنون

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن زانکه در ظلمات شد او را وطن

عقل جزوی عقل را بدنام کرد کام دنیا مرد را ناکام کرد

ای پهلوان [illegible] آنکس عقلش نر بود

نفس [illegible] عقلش ماده و مضطر بود [illegible] عقلی که او ماده بود

با محمد بود عشق پاک جفت لاجرم او را خدا لولاک گفت
منتهی در عشق چون او بود فرد پس مر او را ز انبیا تخصیص کرد عقل در شرحش چو خر
در گل بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت آفتاب آمد دلیل آفتاب
گر دلیلت باید از وی رو متاب از وی ار سایه نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی
می‌دهد ما عقل جزوی ناقص است وقت تدبیر است حمال عشق را در خواست

بر تو خوانم چند بیتی از مثنوی تا حوالت بشنوی از مولوی چونکه عقل فلسفی جزوست

زان سبب منطق در فلک وی این ابیات رحمه الله در این کتاب مثنوی سنت

معنی قرآن کلام مولوی است و به رو یافته از اهل معنی فتد جا بر بام ربانی

لو یا گر خواند بود عمیق کشاند تو ذی رجال معنوی با کفر و سخن با عالم

بر صفا نیفت بنای زندگی چنان ای چه می‌یازد پیاز بقول فلسفی شود فانی

عطا ارتبا عا فا وا موده نشو پیان لتر دو

روحانیان در میان جمعیت یونانیان با از آن جمعیت نگردی فن دین تو
لی شوی در حکمت دین مرد تو هیچ گه نا تمام این کهن را عشق بنشیند تو ان د
اگاه عشق کاف فقیر اینجا بجو المعرفة دوست تر دارم رفاقی فلسفه
یا انکه مسیحیان عشق تر رفای فلسفه زانکه گر چه شوم دو الفر با مسیو اگر دن

عاشقان را روی چشم عشق من عقل را قربان کن اندر عشق دوست عشق

[illegible] عقل خلق تو بیست عقل قربان کن [illegible] مصطفی [illegible]

[illegible]

[illegible]

با صنعتی قادر [illegible]

[illegible]

زاد دانشمند تا رقم زد از عارف جلسیت انوار قدم همچو صبا در شکار شد

کام هو دو بد دار یار شد خند منش کام هو مهر سب بار در خو تعب گذار ف

ناف اهو هست از خویش رعنا [illegible] از فطین فضول تا کند رحمت ام دل

چون ملا یک لعین لا علم لنا ما بلیر دیست تو عدت متمنا با رشنو نظم شیخ

عارفی در بیان دم حزب فلتسفی قد صرفت العمر فی نیل وفاق با نیم یدی قم

[illegible]

زار نالان درد تو هر لر قسمت [illegible] ز ازکد تو صد فخر از چند جیان رحمت
یونانلی حکمت ایما نیا ر اهل سخن [illegible] لوح دل زهنده شیطان بسوی
ای مدرس درس عشقی هم تکلم [illegible] منور کمن یا نواز جلی چند باشی کاسیه
لیس بو علم سرور عالمی [illegible] ناد و سوز من زاهد اسفله الفت اهل یقین
سینه خالی قصر کلرخان [illegible] آتنه ابدان شعور پر امتحوان ماه رو ملکی

دو همزاد یارشان با آنکه زخرف القول غرورا یارشان
آن زمان لکن چند بیت ای بی ادب گفته دارم عجب ای بو العجب توجه در
مولانای روم لن آمن عقل کل بحر علوم نور مولانا چو نور آفتاب ای قدر
بصیرت بی حجاب نور زناو بالا زر عرش زرین نور آینه روح الامین

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولیس یعرفه من لیس یشهده ولیف یشهد نور الشمس ملفوف و ... حکمة

احد ادی منهج ... و الی الله لیتحقا باطالب الحکمة العلیا تعالی

و الیا ... من ... الغرقا الا ... تعالی انوار حکمتنا وعج الی

[illegible]

ومنشأ النور والهلال كما أشار إليه بقوله وقدمنا إلى ما عملوا فجعلناه هباء
منثورا ولما كان انضمام الحال على هذا المنوال فوجب بمقتضى الإلهية لغاية
الرحمة الرحمانية أن ينصب أولو الحق الذي ميزانا لجميع الخيرات الشرعية العلمية
والعملية وأرسل رسولا هاديا [illegible] داعيا إلى [illegible] على طريق التبشير
ونزل عليه والى الأمة كتابا إلهيا هاديا يهدي إلى المرشد والتبيين

[illegible]

الاتقا الی العالم الاعلی و الخلاص عن قرابه الهیولی الظلمانیه
فلو فتح له ... و هدایه لتخلص ... و ...
و الباطل و بین ... و النعمة ...
علی قلوب عبادی ما قصصنا علی قلبک و هذه الا افاضة و الرحمة و ان کانت عامة ...

[illegible]

[illegible]

تزكيتهم بتنقيتهم عن الصفات الذميمة وتصفيتهم عن الهيئات الرذيلة وتجريدهم
عن التعلقات بالسفليات وتعليمهم الكتاب والحكمة التي تفيدهم معرفة
حقائق الاشياء لتكميل عقولهم النظرية بالاشتغال بها والاتصال
بالعالم العلوي بالآية المتبدئة لتفعيلها والانتقاش بالصور
المفارقة وتفهيمهم كيفية اقتناء الفضائل والاجتناب عن الرذائل

[illegible]

فبالله [illegible]

[illegible]

العلماء [illegible]

[illegible]

[illegible]

فضل النبيين [illegible] واله

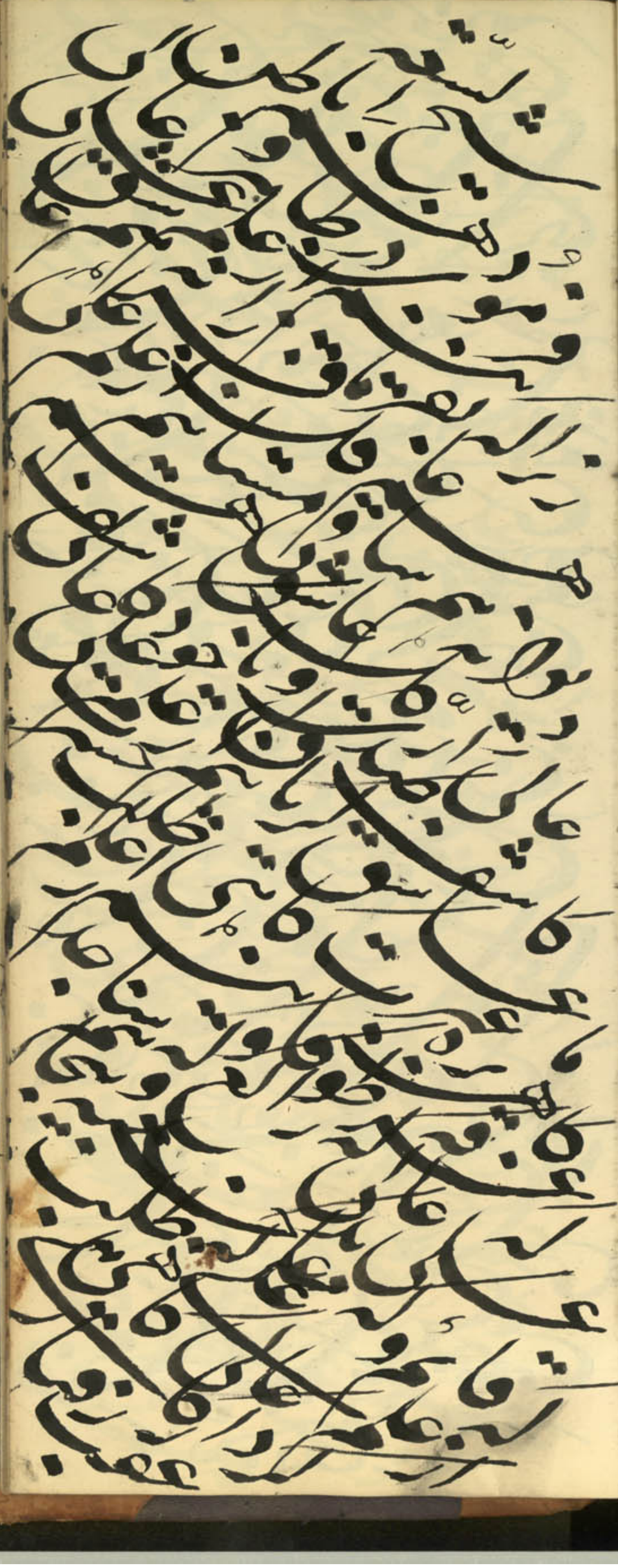
[illegible] على [illegible]

[illegible]

[illegible]









معنی دنیا بچه می ارزد ما جسم و خاقانیم از علم علی عالی
دفع مرض انسان از یک نظر پرست الحمد که در ماتم ما از علم علی عالی
زاهد بانگار است دیو بحر شتر از ما زاهد رندانیم از علم علی عالی
ارجاست علی غالی خطا نیست اندر ز سر و سامانیم از علم علی عالی
از علم علی عالی غواصی بحر دل شایسته رندانست از علم علی عالی

علم علی عالی

علم علی عالی

علم علی عالی

علم علی عالی

علم علی عالی

[illegible]

ای علم علی عالی چین ظلمت امکانی با نور مرتبت شد ما فاصل و قیم

از علم علی عالی [illegible] بانی تا دو [illegible] [illegible] لا [illegible] ما فاصل [illegible]

از علم علی عالی [illegible] وحی دل [illegible] تو امحمد در [illegible] غلام

سبحانی ذو مصحف و قرآنیم از علم علی عالی معانی [illegible] از روی [illegible] عالم

کرد [illegible] ماییم از علم علی عالی [illegible] [illegible]

[illegible]

بحر ازلی در ماست چون چشمه خوشانیم از علم علی عالی [illegible]

فیض ابدی با ماست چون چشمه جنبانیم از علم علی عالی [illegible]

[illegible] بالا [illegible] علم علی عالی [illegible]

[illegible] علم علی عالی [illegible]

اعلی نقد است بوقت ما با قول رسولانیم از علم علی عالی [illegible] صنعت

[illegible]

ما قابل تیر اسیم از علم علی عالی هر کس بغلط باشد در طی
در طریق عشق ما منطوق و امیر آنیم از علم علی عالی [illegible]
امکان هفت من با ناطقه ایت دادیم از علم و دیوانیم از علم علی عالی یعنی
باالله با نی قبر و هستی [illegible] منطوق [illegible] از علم علی عالی [illegible]





[illegible]

از چیست بحر ما ... از علم علی عالی ... تقی دار ی
تمامی ... حاضر ملمد ... علی عالی ... طبع ...
فی الجمله ... ست ... خوا ما ... از علم علی عالی
معنی طبع ... ما چشم ... از علی

[illegible] ... مستان سلامت میکنند ... [illegible] ... سلامت میکنند

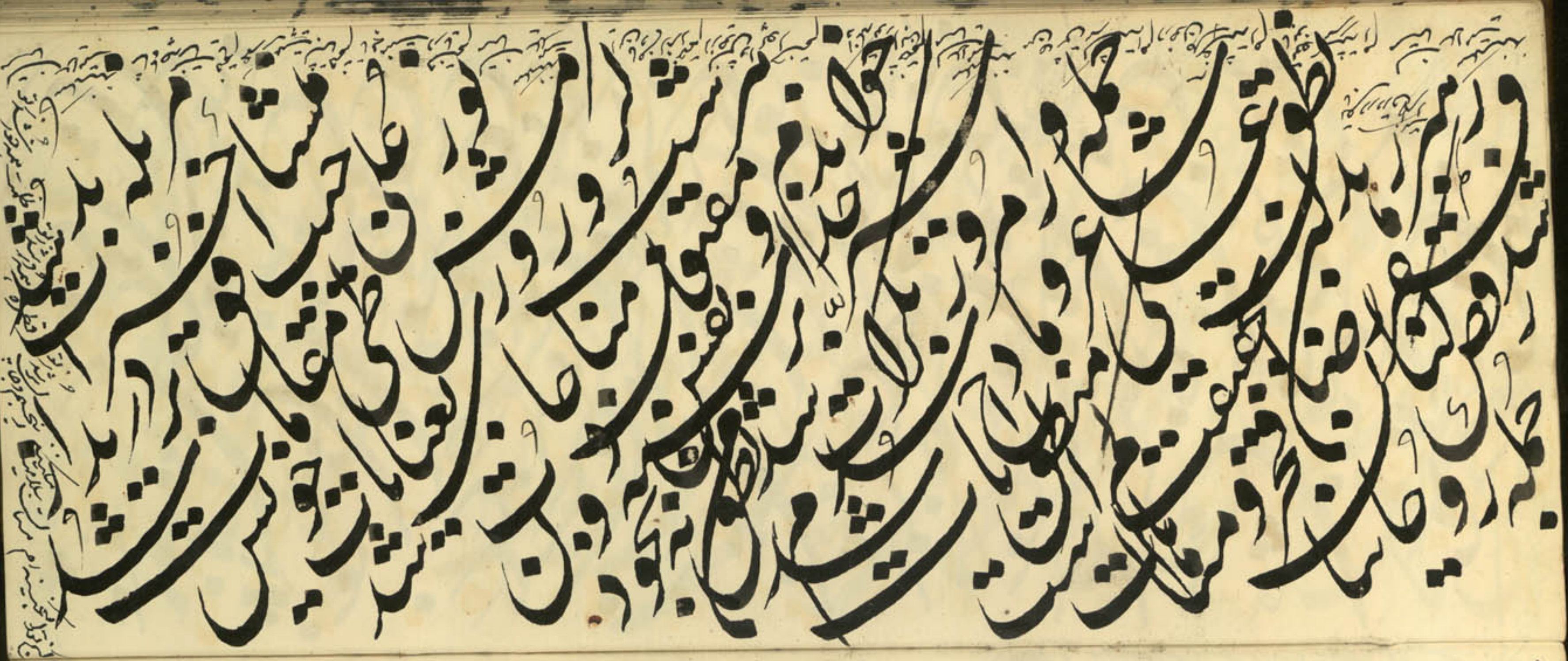
ما هیچ ... از علم علی عالی ... الحق تبریزی

از علم علی عالی ... عشق ...

عشق [illegible] علی [illegible]

[illegible]

مرسلت سلام میرسانند [illegible] مهر تو در دل [illegible] خورشید [illegible] [illegible]





مستسلمت میسلسته ایشاه عین الله منظر تجلی ...

این ملک تن گلشن ز تو تن رو چراغ چون گلشن ز تو این جسم و جان ... از تو

زین بیش اراکه [illegible] [illegible] بیخود [illegible] عارف [illegible] [illegible] [illegible] هر لحظه از [illegible] [illegible] [illegible] باشد علی [illegible] [illegible] [illegible] در جان باشد علی

ای نور ظهور توئی عشاق را سکینه

ره ره دل تو در هجر توئی ...

با نور وجه دا ...

یا منبع حجرات ...

یا طلعت پر نور تو با سوره والنور